

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

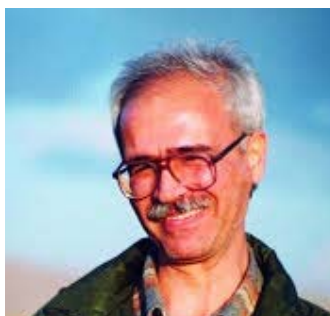
سیاسی

داکتر محمد فراگوزلو

۰۹ نومبر ۲۰۱۷

سرمایه داری دولتی، پرانتز باز امپریالیسم!

۱۶. خصلت های مشخص سرمایه داری شوروی



داکتر محمد فراگوزلو

در آمد. اتحاد جماهیر شوروی

امروز هفتم نومبر است. صد سالگی انقلاب اکتوبر. درست در چنین روزی بود که آفتاب انقلاب سوسیالیستی از قلب روسیه تزاری طلوع کرد، برای نخستین بار! و برای نخستین بار پرولتاریای متشکل در حزب خود به مرکز قدرت سیاسی حمله برد. معلوم شد که سرمایه داری حتما در قالب روابط اجتماعی تولیدی نامتوازن نه فقط پایان جهان و انتهای تاریخ نیست بل که می تواند و باید جای خود را به سوسیالیسم دهد. دانسته آمد که در شرایط انقلابی متأثر از شکاف عمیق در بالا و بحران استمرار معاش در پائین تحقق رادیکال ترین تحولات اجتماعی فقط از مسیر دخالت مستقیم حزب سوسیالیست و پیشتاز کارگران انقلابی ممکن است. صد سال پیش از مسیر انقلاب کارگری و سوسیالیستی اکتوبر با وجود سهمگین ترین جنگ هائی که چهارده کشور امپریالیستی به انقلاب تحمیل کردند، با وجود جنگ های فرساینده داخلی و با وجودی که وظیفه سنگین دفاع از انقلاب به تمامی بر شانه کادرهای کارگران سوسیالیست نشسته بود و اکثریت عظیم این کادرها در جریان همین جنگ ها کشته شدند... با این همه در کم ترین زمان ممکن بی کاری از بین رفت، فاصله دستمزدها به کم ترین حد ممکن (یک به دو) رسید، زنان از بی نظیرترین حقوق اجتماعی – که در جوامع پیش رفته سرمایه داری غرب نیز یک رویا بود- بهره مند شدند و... بله صد سال پیش همان اقلیتی که به "کودتا" و "دخالت در سزارین تاریخ" و "انقلاب زودرس" و کذا متهم شده است با وجود خیل بی شمار موانع پیش بینی نشده عمیق ترین تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تاریخ تمدن را در زمانی کوتاه در روسیه تزاری خلق کرد. براساسی جامعه ای که نیروهای سوسیالیست و انقلابی آن از خلق چنان تحولات بی مانندی برخوردارند چرا باید دست روی دست بگذارد و تا سرمایه داری گام به گام به وظیفه تاریخی اش عمل

کند؟ حتی جریان های دست راستی که امروز همگی در صد سالگی انقلاب اکتوبر بسیج شده اند تا به هر شیوه ممکن بلشویک ها را افرادی خشن و سنگدل و...جا بزنند منکر دست آوردهای انسانی و ترقی خواهانه انقلاب نیستند با این "شرط" که بلشویک ها باید اجازه می دانند که دولت بورژوا دموکرات اعلیحضرت کرنسکی در مسیر پله کانی تطور و تکامل تاریخ به مسوولیت های خود عمل کند!! از چنین منظری بلشویک ها لاجرم باید می رفتند در انتهای صف "تکامل تاریخ" می ایستادند تا بورژوازی بعد از انجام وظایف طبقاتی خود کنار بکشد و قدرت را به بلشویک ها واگذار کند و مثلاً بگوید: " خانم ها و آقایان بلشویک! ما موفق شدیم مناسبات سرواژ را به روابط اجتماعی تولید سرمایه داری تغییر دهیم، حالا این کلید دولت و این هم پسورد قدرت سیاسی، حالا دیگر نوبت شما رسیده است!" درست مانند انگلستان و فرانسه و ... امریکای کنونی که بورژوازی نه فقط به وظایف انکشافی خود در تمام عرصه های سیاسی و اقتصادی عمل کرده، نه فقط بیش از این ها، دهه هاست که مشغول اضافه کاری است بل که اساساً دوران تاریخی اش نیز به سرآمده است و شگفت آن که یک عده "کودتاچی" پیدا نمی شوند که این بورژوازی گندیده را معلق کنند! باری صد سال پیش از درون اتحاد داوطلبانه مردم کارگر و زحمتکش برای نخستین بار کشور متحدی شکل گرفت که از برتری طلبی ارتجاعی ناسیونالیستی گذر کرده و دولت و کشورش را به نام "پرگهر" خاص و مشخص "مزین" نکرده بود. **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** یک نوستالژی عزیز از دست رفته نیست فقط! انقلاب اکتوبر و شکل بندی دولت شوروی در آزمایشگاه پراتیک اجتماعی نشان داد که ما وارد عصر انقلاب های سوسیالیستی شده ایم!

از سوی دیگر شوروی از بدو پیروزی انقلاب اکتوبر تا لحظه حال - و بی شک تا آینده - همچنان محل بحث و مناظره در میان نحله های مختلف چپ و راست خواهد بود. به نظر می رسد آمد و شد هیچ دولتی به اندازه دولت شوروی به این همه جدال نظری و اغتشاش تئوریک در جریان ها و گرایش های گوناگون سیاسی اقتصادی دامن نزده است. کمتر اقتصاددان یا سیاست مداری می شناسیم که طی چند دهه گذشته به نحوی وارد حوزه های گوناگون اقتصادی، سیاسی و حتا فرهنگی شده باشد، بی آن که به مسأله شوروی از یک منظر ویژه نپرداخته باشد. کتاب ها و مقالات و مناظرات و جدلهائی که در زمینه چیستی ماهیت طبقاتی دولت شوروی در برهه های مختلف (از **لنین و ستالین گرفته تا خروشچف و برژنف و سرانجام گوربچف**) و وقایع اتفاقیه در آن کشور تا مقطع فروپاشی نوشته شده است، به لحاظ کمی و کیفی در نوع خود کم سابقه است. تغییر آرایش جهان و ایجاد بلوک بندی های جدید اقتصادی سیاسی که به تبع مواضع و منافع دولت شوروی شکل بسته شگفت انگیز است. تأثیر دولت های مختلف شوروی بر کم و بیش همه مسائل جهان - چه در جریان جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم و چه در جریان جنگ سرد - با کم تر دولتی قابل قیاس است. هیچ پدیده ای مثل شوروی نتوانسته است این همه نزاع و صف بندی نظری در جنبش چپ سوسیالیستی ایجاد کند. هیچ مسأله ای مانند شوروی به یک موضوع خصمانه در متن تحولات چپ تبدیل نشده است. هیچ مقوله ای مانند شوروی به این همه زد و خورد و تصفیه حساب خونین در یک مکتب سیاسی با مشی ظاهراً واحد (سوسیالیسم) دامن نزده است. در سطح مجادله دولت ها، جنگ سرد میان اردوگاه شوروی و سرمایه داری غرب برای نخستین بار کل عرصه های اجتماعی جهانی را دو قطبی کرد. مضاف به این که اختلافات نظری میان شوروی و چین و یوگوسلاوی و البانی خود به قطب بندی های جدیدی در یک برداشت چندگانه از تئوری واحدی دامن زد. در سطح داخلی هیچ انقلابی را سراغ نداریم که از بدو پیروزی تا شکست نهائی به این همه برداشت و تفسیر و تأویل مختلف از یک روش و تفکر سیاسی اقتصادی مشخص (سوسیالیسم) مجال رشد داده باشد. حتا در قیاس با انقلاب امریکا یا فرانسه به جرأت می توان گفت که فراز و فرودهای داخلی و خارجی شوروی از اساس با تمام انقلاب های پیش گفته متفاوت بوده است. از منظر دیگر هیچ انقلابی را سراغ نداریم که در کوتاهترین زمان ممکن پس از پیروزی (از ۱۹۱۷ تا اواسط دهه ۱۹۴۰) یک کشور به تمامی عقب مانده از هر حیث را به یکی از دو قطب اصلی قدرت جهانی تبدیل کرده باشد. هیچ انقلابی را نمی شناسیم که در مدتی کوتاه مترقی ترین دست آوردهای فرهنگی را - به ویژه در عرصه ادبیات، شعر، موسیقی و ... - به ارمغان آورده باشد. در طول تاریخ تمدن هیچ انقلابی به عظمت انقلاب اکتوبر با کمترین تلفات ممکن انسانی - حداکثر بیست نفر - به پیروزی نرسیده است. کما این که هیچ انقلابی را

ندیده‌ایم که تا این حد مدینه فاضله روشن‌فکران مترقی جهان شده باشد و در عین حال از سوی جمع دیگری از روشن‌فکران - اعم از چپ یا راست - محل بغض و کینه و نفرت واقع شده باشد. به لحاظ اقتصادی و سیاسی و فرهنگی هیچ انقلابی به اندازه انقلاب اکتوبر از مسیر اصلی خود خارج نشده است. از دولت کارگری و سوسیالیسم بلشویکی تا شکل بندی سرمایه داری دولتی و بوروکراسی حزبی و عروج ناسیونالیسم روسی و هدف‌گذاری‌های صنعتی در زمان **ستالین** و بعد از آن در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری و تکمیل نهائی حلقه‌های سرمایه‌داری دولتی (بعد از کنگره ۲۰ و ۲۱ و عروج گرایش دست راستی **خروشچف** در سال ۱۹۶۰) یک دوران بسیار پیچیده و پر حادثه بر انقلاب اکتوبر رفته است و از این برهه تا ظهور جریان ارتجاعی و ضد انقلابی **گوربچف** و برنامه اصلاحات موسوم به گلاسنوست و پرسترویکا و اعتلای قدرت مافیائی پس ماندترین خط سیاسی ممکن پرو غربی (**یلتسین**) مسأله شوروی همواره محل مباحث داغ نظری و برخوردهای تند سیاسی بوده است. به یک مفهوم افراد و تشکل‌های چپ همواره نسبت به موضع خود در برخورد با شوروی تعریف و معرفی شده‌اند. گفته‌ام و تکرار می‌کنم که ارزیابی از زوایای مختلف انقلاب اکتوبر به ویژه چگونگی "کسب قدرت سیاسی" و "حزب" معتبرترین معیار صف بندی سیاسی افراد و سازمان‌های سوسیالیست تواند بود!

ایجاد شکاف طبقاتی از مسیر دستمزد!

باری در ادامه سلسله مباحثی که تا کنون و طی شانزده شماره به تحلیل روند شکل‌گیری سرمایه داری دولتی بعد از انقلاب اکتوبر پرداخته است مایل بودم از "مسأله دستمزد" به عنوان یکی از محورهای بسیار مهم شکست دوران گذار به سوسیالیسم یاد کنم و به بررسی ایجاد شکاف طبقاتی، ظهور طبقه جدید بورژوازی روس، چه سانی پیدا شدن سر و کله نخبگان روسی در دولت از منظر دستمزد وارد شوم. ترجیح می‌دهم خواننده علاقه مند به مسأله کلیدی دستمزد در شوروی را به فصلی کوتاه از آخرین کتاب خود ارجاع دهم. کتابی که تحت عنوان "کیفرخواست دستمزد" اخیراً از سوی انتشارات ساتراپ در تهران منتشر شده است و علاوه بر کتابفروشی‌ها از طریق **ادمین کانال تلگرامی "سینما نوستالژی"** نیز در دست رس است.

قراگزلو محمد (۱۳۹۶) **کیفرخواست دستمزد** / سلسله مباحثی پیرامون جنبش افزایش دستمزد، تهران: انتشارات ساتراپ.

فصل: دستمزد طبقاتی عامل شکست دوران گذار به سوسیالیسم صص ۴۲-۵۰

لغو حق اعتصاب!

اولین حرکت ضد کارگری دولت در جریان ممنوعیت حق اعتصاب شکل گرفت. در دوران ما به اعتبار مبارزه مستمر طبقه کارگر جمعی از دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته حق اعتصاب با دریافت دستمزد را برای کارگران به رسمیت شناخته‌اند، اما "دولت کارگری" نه فقط حق اعتصاب را محدود کرد بل که با رواج روحیه استخوان‌ویستی^۱ و پرداخت دستمزدهای متغیر عملاً روی کردهای یک دولت سرمایه‌داری را به نمایش گذاشت. در دوران **لنین** و بلشویک‌های اولیه، اعتصاب کارگری امری طبیعی بود. کما این که سال‌های پس از انقلاب اکتوبر با اعتصاب‌های متعدد توأم بوده است. در سال ۱۹۲۲ بیش از صد و نود هزار کارگر دست به اعتصاب زدند. این تعداد در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۶ به تدریج از حد صد و شصت و پنج هزار تا چهل و سه هزار و سی و چهار کارگر تقلیل یافت. با این حال در جریان یازدهمین کنگره حزب **میلنون** به خود اجازه داد که بگوید: «اعتصاب باید در کارخانه‌های دولتی ممنوع شود.»

ادامه دارد...

۱. استخوانویسم چیزی است شبیه تیلوریسم! کارگران استخوانویست - که غالباً عضو حزب بودند- برای کسب درجه و مدال "قهرمان کار" بیش از معیار اعلام شده کار می‌کردند. نوعی مازوخیسم کارگری یا خود استثماری "سوسیالیستی"! به آنان القاء کرده بودند که برای دفاع از میهن "سوسیالیستی" و رسیدن به آزادی و برابری از دست دادن زنجیر پا چندان لازم یا مهم نیست. آنچه که کارگران نباید از دست می‌دادند همان "میهن کبیر" بود!